

حقیقت کلی، مثال جزئی و مظاهر جسمانی بهشت و جهنم

در جلسه‌ی گذشته، سه مقوله‌ای را که درباره‌ی ماهیتِ هز شیء مطرح است، بیان نمودیم. همین موارد را درباره‌ی بهشت هم می‌توان بیان نمود؛ به عبارت دیگر، بهشت، ماهیتی است که دارای حقیقتِ کلی، مثال‌های جزئی و مظاهر جسمانی است. اما نکته این است که این مظاهر جسمانی بهشت، در نشئه‌ی آخرت، یک کیفیاتی دارد و در این دنیا، یک کیفیاتِ دیگری دارد. مثلاً یک جلوه از مظاهر جسمی بهشت در دنیا، می‌شود: شفا یافتن بیمار. البتة اگر در مظاهر جسمانی که از بهشت مشاهده می‌کنیم، ناملایمتی‌هایی وجود داشته باشد، باید بدانیم که این‌ها ناشی از ویژگی‌های دنیایی آن مظاهر است.

درباره‌ی بهشت:

- حقیقت کلی: همان رو عالم هستی و مظهر اسم الرحمن در آیه‌ی «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» می‌باشد. این رحمانی که در اینجا آمده، به جای جنت می‌باشد فلذا این مطلب را مشخص می‌نماید که حقیقتِ واقعی جنت، همان اسم رحمان می‌باشد. به عبارت دیگر، اسم رحمان اگر بخواهد تجلی پیدا کند، می‌شود بهشت. ما زمانی می‌توانیم از اسم رحمان به عنوان بهشت یاد کنیم که یا این دو کاملاً باهم مساوی باشند و یا اینکه یکی از آن‌ها، تجلی و تصویر دیگری باشد.
- مثال‌های کلی^۱: مانند عرش اعظم که در آیه‌ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آمده است. طبق این بیان، قوام و استوای رحمان (بهشت) بر روی عرش است. واژه‌ی «استوی» معانی مختلفی دارد. یک معنای آن، بر روی چیزی قرار گرفتن است. معنای دیگر، مساوی و معادل بودن یک چیز با دیگری است. معنای سوم این است که یک چیز قوام بگیرد و مستحکم بشود و معنای چهارم، بر روی خاک قرار گرفتن است. در بین این معانی، به نظر می‌رسد مرحوم ملاصدرا، معنای سوم را که همان قوام یافتن بود، در نظر گرفته است. یعنی، اسم رحمان، قوام و توازن پیدا می‌کند. لذا، معنای آیه این می‌شود: «اسم رحمن به شکل عرش، قوام و توازن پیدا می‌کند». لذا اسم رحمان وقتی می‌خواهد قوام پیدا کند، می‌شود عرش الهی. پس با توجه به این دو آیه، عرش الهی مصداقی از بهشت می‌باشد (در آیه‌ی اول مظهر رحمان، بهشت است و در آیه‌ی دوم، مظهر رحمان، عرش الهی است).
- مثال‌های جزئی: مانند روایات «قلب مومن همان عرش الهی می‌باشد». با توجه به آیات قبلی، نتیجه می‌گیریم که واژه‌ی عرش، یک واژه‌ی کلی است که مصداقش می‌شود: قلوب مومنین. لذا،

^۱ مرحوم ملاصدرا در این قسمت، مثال‌های بهشت را به دو قسمت تقسیم می‌کند: مثال‌های جزئی و مثال‌های کلی. به نظر می‌رسد که مقصود ایشان از این تقسیم‌بندی، این است که نشان بدهند مثال‌های مربوط به بهشت، دارای مراتب هستند؛ برخی کلی‌ترند و برخی جزئی‌تر. همانند نور که وقتی از منبع آن انتشار می‌یابد، بسیار شدید است و هرچقدر از آن منبع دور می‌شویم، شدت نور هم کم می‌شود.

اطلاق جنت بر عرش، به نحو کلیت است و اطلاق جنت به قلب‌های مومنین، به نحو مصادیق و جزئیت است.

- مظاهر حسی: مانند اینکه در بعضی از اخبار آمده که رود اروند، قطعه‌ای از بهشت است. این‌ها مظاهر حسی هستند که برای جنت رخ داده‌اند.

بنابراین، طبق بیان ملاصدرا، جنت یک حقیقت کلی دارد که می‌شود اسم رحمان. این اسم، وقتی ظهور پیدا می‌کند، می‌شود عرش؛ فلذا، عرش می‌شود همان جنت. هم‌چنین، این عرش، یک اسم کلی است که مصادیق مختلفی دارد (مثل انسان که مصادیق مختلفی دارد) و این مصادیق، قلب‌های مومنین می‌باشد.

نکته: مقدمه ۱: گفتیم که انسان بودن که مصادیق مختلفی هم دارد، غیر از ویژگی‌های ذاتی خود، یکسری ویژگی‌های عرضی هم دارد که وجود انسان را قوام می‌بخشد. اما ممکن است که بعضی از افراد، برخی از این ویژگی‌های عرضی را نداشته باشد اما چون آن ویژگی‌های ذاتی را دارد، باز هم انسان خوانده می‌شود. مقدمه ۲: انسانیت، یک ماهیت دارای مراتب است به نحوی که بعضی این ویژگی‌ها را بیشتر دارند و برخی کمتر. این بیان را می‌توان در خصوص قلوب مومنین هم ذکر کرد؛ یعنی، بعضی از مومنین، نور عرشیت را بیشتر دارند و می‌توانیم به قلب چنین مومنی بگوییم عرشی‌تر است. پس نباید این مصادیق را نباید در یک سطح ببینیم؛ بلکه مصادیق خودشان ذومراتب هستند درحالی که همه‌ی آن‌ها، مقوم ذات را دارند. به عبارت دیگر، اگر قلبی از قلوب مومنین، قوام ذات انسان بودن را داشت، می‌توانیم آن را عرش‌الله بنامیم. اما اگر این قوام را نداشت، عرش‌الله هم نیست. حال این قوام ذات چیست؟ این قوام، ایمان و عمل صالح می‌باشد. هم‌چنین، برخی از مومنین، علاوه بر ایمان و عمل صالح، ویژگی‌های عرضی را هم دارند فلذا این‌ها عرش الهی را با شدت بیشتری نشان می‌دهند.

نکته: قبلا استدلال کردیم که محل بهشت، همان قلب مومنین است. اما این بیان ملاصدرا، می‌تواند دومین استدلال ما باشد؛ یعنی، قلب مومن، عرش خداست و عرش خدا همان بهشت است؛ فلذا قلب مومن، همان بهشت است. پس قلوب همه‌ی مومنین، مصادیقی از بهشت است.

همین استدلال‌ها و بیاناتی که درباره‌ی بهشت مطرح شد، درباره‌ی جهنم هم وجود دارد:

- حقیقت کلی: دوری از جوار خداوند.
 - مثال‌های کلی: طبقات هفت‌گانه‌ی تحت‌الکرسی.
 - مثال جزئی: قلب کافر.
 - مظاهر حسی: مکان‌هایی که در اختیار کفار است و ظهوراتی که آن‌ها دارند.
- جمع‌بندی: برای هر ماهیتی، سه یا چهار مقوله، قابل طرح است: حقیقت کلی، مثال کلی، مثال جزئی و مظاهر حسی. لذا این موارد، درباره‌ی جهنم و بهشت هم قابل بیان است؛ به نحوی که با این تقریر، مقصود احادیثی که بهشت یا جهنم را در همین دنیا نشان می‌دهند، مفهوم می‌گردد.